

خاورمیانه و بحران زایمان!

۱

تقی روزبه

✘ انباشت تضادهای حل نشده و گشودن جعبه پاندورا افسانه نیست، واقعیت دارد!

خاورمیانه بیماراست و ظهور و عروج ناگهانی و پیشروی های برق آسا و غافلگیرکننده نیروهای واپسگرا و نابهنگامی همچون داعش، تسخیردومین شهر بزرگ عراق با جمعیت دومیلیونی و تکریت و سایر نواحی در طی مدتی کوتاه، نفوذ باطراف بغداد و تهدید پایتخت، همه و همه بیش از آن که خود بیماری باشند علائم بیماری هستند: گواهی بر ضعف مفرط بدن اجتماعی و تحیل رفتن قدرت دفاعی آن در برابر یورش عوامل ویرانگر.

یأس از بهبود وضعیت از سوی انبوه مردمی که پس از ده سال هنوز نتوانسته اند کابوس جنگ و عواقب فاجعه بار آن را از متن زندگی خویش بروبند، و نصیبی جز گسترش فقر و فلاکت و استبداد، و گسترش سیطره ترور و بی امنیتی کامل نبرده اند و حتی از کورسوئی از بارقه امید در انتهای تونل تاریک محروم بوده اند. بیاد داریم که پیشینه ظهور طالبان در افغانستان هم در پی یک جنگ بزرگ و بجان هم افتادن وحشیانه فاتحان و مورد تهدید قرار گرفتن مستمر زندگی روزانه شهروندان صورت گرفت. در چنین شرایطی زمان فشرده شده و رهائی در لحظه های کوتاه و اغواکننده ای متبلور می شود و وارونگی باوج می رسد. نیروی رانش و فرار از وضعیت بدون داشتن نگاهی به فراسوی لحظه ها - لحظه های دردناک- و به آینده، حرف اول را می زند. عروج بنیادگرائی در رنگ وبوی داعش در این منطقه حساس را باید یک فاجعه انسانی، یک جهش منفی، و یک "رخداد" به معنی واقعی کلمه تراژیک بشمار آورد که برشی از آن می تواند نه فقط تصویری روشن از بیماری کشورهای که این موجود مستقیما از آن سربر آورده است بدست دهد، بلکه پرده از بیماری منطقه و مهمتر از آن بیماری مناسبات حاکم بر جهانی که این منطقه یکی از نقاط استراتژیک و حیاتی آن بشمار می رود را به نمایش بگذارد. این نوشته قادر به ارائه تصویری همه جانبه و گویا از همه این وجوه بهم پیوسته و درهم پیچیده نیست، اما در تلاش است که تصویری اجمالی از آن ارائه دهد. در ارزیابی های رایج و متداول معمولا تمایل زیادی به خم کردن میله به یک طرف

و تقلیل رویدادها به یکی از جنبه های دخیل در آن وجود دارد و حال آن که بدون در نظر گرفتن پیوندهم و جوه اصلی مؤثر وضعیت بوجود آمده و نگاهی به کلیت بحران، و البته خیره شدن بر هر وضعیت مشخص و عوامل درون زا و در نظر گرفتن استقلال نسبی حوزه های گوناگون، نمی توان نوری بر بفرنجی رویدادها و تاریکی ها افکند و راهی و کورسوئی برای پیشروی واقعی و نه تخیلی به جلو، بسوی رهائی و آزادی، یافت.

خاورمیانه سالهاست که آستان بحرانی چندوجهی و عمیق است، اما قادر به پرورش طبیعی جنین خود و انجام زایمان طبیعی نبوده است و از همین رو از شدت درد به خودمی پیچد و از این رو به آن رومی شود: از حکومت های خودکامه و مادام العمر نظامیان و شبه نظامیان مورد حمایت غرب تا گونه های مختلف اسلام سیاسی از نوع جمهوری اسلامی و اخوان و تا القاعده و اخیرا داعش. اقدام برای زایمان های زودرس و غیرطبیعی و کورتاژگونه توسط این یا آن جریان و این یا آن قدرت، نه فقط پاسخی به بحران نبوده و نیست بلکه خود بازتاب فوران بحران بوده و هم چون عامل شتاب دهنده عمل می کند. عملکرد دولت ها و نیروهای اجتماعی در مقیاس محلی و کشوری را بدون قراردادن آن بر بستر (کنتکس) یک مجموعه بزرگتر بنام منطقه خاورمیانه و این را نیز بدون در نظر گرفتن رابطه متقابلشان با جهانی که خاورمیانه یکی از مهمترین نقاط استراتژیک و حساس آن بشمارمی رود، مورد تجزیه و تحلیل قرارداد. خودویژگی های محلی و منطقه ای و پیوندهای جهانی با تأثیر متقابل و فعال برهمدیگر بر سیر رویدادها تأثیری گذارند. بهمین دلیل در تحیل هروضعیت مشخص در نظر گرفتن تأثیرگذاری وجه داخلی و منطقه ای جهانی واجد اهمیت است. چنانکه در مورد بحران و جنگ داخلی سوریه پیشاپیش شماری از تحلیلگران هشدار می دادند که اگر کنترل نشود دامنه آن به کشورهای اطراف (عراق و اردن و لبنان...) کشیده خواهد شد. چنانکه اکنون به عراق کشیده شده و خطر گسترش آن هم چنان مطرح است. در جنگ های نیابتی یعنی صف آرائی و منازعه نیروهای محلی تحت حمایت قدرت های منطقه ای (از جمله ایران و عربستان و ترکیه و...) و قدرت های جهانی، همه این ها ولو بصورت غیرمستقیم بخشی از جبهه جنگ بشمار می رودند. و بهمین اعتبار اکنون سالهاست که کشورهای منطقه و از جمله ایران و نیز قدرت های جهانی در گیر جنگ فرسایشی و خونباری هستند.

خلاصه آنکه گرچه مناسبات حاکم بر منطقه به زیر سؤال رفته و تداوم آن بسیار دشوار چه بسا ناممکن گشته است، اما متأسفانه هنوز هم شرایط و مصالح لازم برای عبور از آن تکوین پیدانکرده است.

بنابراین در یک وضعیت مناقص، انتقالی و دردناکی بصری بریم که در آن رشدخسونت و جنگ کلام نخستین است و می دانیم که خسونت خسونت متقابل را بازتولید می کند و از آن جزبربریت و تباه شدن ارزش های انسانی بیرون نمی تراود. آواره شدن میلیونی، کودکان و زنان و دست آوردهای بشری نخستین قربانیان آن بشمارمی روند. آری! انباشت تضادهای حل نشده و گشودن جعبه پاندورا افسانه نیست، واقعیت دارد!

علت اصلی سترونی اوضاع و بحران زایمان را باید اساسا در وجود روندها و اهداف متضاداجتماعی و کشاکش آنها در صحنه ای که هیچ کدام دارای گفتمان و هژمونی نافذاجتماعی نیستند دانست. باین ترتیب بحران هژمونی و بحران گفتمانی را (هژمونی به معنای فراگیرشدن یک گفتمان و نه الزاما فرادستی و سلطه یک جریان، که خود بحران افرین است) باید یکی از وجوه بارزبحران دانست.

بطورفشرده می توان گفت، بدون درنظرگرفتن کلیدواژه های بحران زایمان (که بیانگرشکست و گنبدیدیگی "بدیل های" آزموده شده اعم از ملی گرائی و حکومت های خودکامه و انواع نحله ها (ورزیون های) اسلام سیاسی و دست بدست شدن قدرت در شرایط عدم تکوین بدیلی نوین ورهائی بخش)، و خلاء قدرت در منطقه پس از لشکرکشی ها وعقب نشینی ها (که در سطوربعدی بیشتر اشاره خواهم کرد)، و بالأخره ورود پارادایم جنبش اسلام سیاسی به فازانحطاط کامل خود که در آن فلسفه و کیش خسونت عریان و جنون اقتدارگرائی کلام اول است و تبلیغ مسلحانه "خسونت" (که درآن سربریده انسان به توپ بازی تبدیل می شود!) خود به هدف و ابزاراصلی سلطه تبدیل می شود. نگاهی به چشم انداز این پارادایم جان سخت و درعین حال گنبدیده و مطرح شدن استقلال کردستان عراق و پی آمدهای آن و محورهای موردتمرکزنیروهای مترقی و مدافعان آزادی و برابری، از جمله نکاتی هستند که بطوراجمالی به آن ها پرداخته خواهد شد. و چه بسا بدلیل طولانی شدن بخش در بخش دوم این نوشته گنجانده شود.

خاورمیانه از دیرباز با داشتن اهمیت ژئواستراتژیک و کشف منابع عظیم سوختی به بزرگترین انبار سوخت ارزان و مکفی جهان صنعتی (و اساسا قدرت های بزرگ) تبدیل شده است و بهمین دلیل همواره به اشکال گوناگون تحت سیطره و اعمال نفوذ قدرت های بزرگ قرارداشته است. تحت چنین شرایطی نقش وکارکرداصلی دولت ها و طبقه حاکمه بویژه در مناطق نفتی تأمین جریان نفت موردنیازکشورهای صنعتی از

یکسو و جذب مجدد دلارهای نفتی (پتrodلارها) از طریق گسترش بازارهای مصرفی و متکی بر واردات و خرید سلاح های سنگین و یا پس انداز کردن آن ها در مؤسسات بانکی و مالی کشورهای متروپل از سوی دیگر بوده است. تحت چنین شرایطی با رشد بشدت ناموزون در حوزه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است که خاورمیانه به عنوان بخش حیاتی از چرخه "زیست بوم" جهان صنعتی (و یا پسا صنعتی امروز) به کانون انباشت تضادهای گوناگون و حل نشده ای تبدیل شده است که علیرغم داشتن منابع و ثروت های عظیم شکاف بین فقرو ثروت، مرزهای دست ساخت قدرت های بزرگ قرن بیستم برای تثبیت نفوذ و موقعیت خود و ایجاد رقابت های خانگی، استقرار دولت های خودکامه و مورد حمایت قدرت های بزرگ (از جمهوری مادام العمر و موروثی تا سلطنت خاندانی و طایفه ای)، وجود شکاف های حل نشده بین سنت و مدرنیته (مدرنیته های آمرانه و وارداتی)، شکاف بین مذاهب و فرقه های گوناگون، و همه این ها در کنار بحران حل نشده و مزمن فلسطین (و اعراب) به با اسرائیل دست بدست هم داده و بیدامی کند. با این همه سه عامل استبدادی امان، تبعیض طبقاتی و فقرو فلاکت در یکی از ثروتمندترین مناطق جهان، و بحران فلسطین و اسرائیل را باید سرآمد و مولد سایر بحران ها بشمار آورد.

گوئی که خاورمیانه در ملتقای رسوبات به حرکت درآمده عصر حجر، میراث بجامانده قرن بیستم و الزامات و نیازهای سرمایه داری قرن بیست و یکم و البته نیازها و مطالبات اصیل و واقعی انسان امروزی دست و پامی زند. خاورمیانه دهها سال است که جلوه گاه پیوند سرمایه داری غرب با اصطلاح استبداد نوع شرقی بوده و مناسبات حاکم محافظه کارانه و فرسوده شده آن در آغاز سده قرن بیست و یکم بشدت با پیشروی و تکامل محتوای اجتماعی آن درستیزاست. دیگر وضع تاکنونی قابل تحمل و دوام نیست و خاورمیانه نیازسوزانی به فرار تر رفتن دارد، اما در برابر آن سه رویکرد شاخص وجود دارد: در حالی که نیروها و قدرت های مسلط دچار بحران مشروعیت و موجودیت شده اند و هم چنان از وضع موجود و ترمیم آن دفاع می کنند، نیروهای تاریک اندیش و واپسگرا از موضعی ارتجاعی و حاکمیت احکام دینی و اسلام سیاسی (البته با گرایش ها و قرائت های مختلف از اسلام) و بازگشت به ناکجا آباد و مدینه فاضله به آن پاسخ می دهند. و بالأخره نیروهایی که شرط خروج از بحران و استبداد و فلاکت را در مبارزه برای دموکراسی همه جانبه اجتماعی (و جوامع خودگردان) و رهائی از هر نوع استبداد، اعم از مذهبی (از خلافت داعش بگیر تا ولایت فقیه جمهوری اسلامی و از مردم سالاری دینی اصلاح طلبان تا اسلام میانه روی

اوردغانی) و غیرمذهبی می دانند.

سالها پیش نومحافظه کاران آمریکا و خانم کاندولیزاریس وزیر امور خارجه آمریکا و سایر استراتژهای های نومحافظه کار آمریکائی بدون آنکه تصویری روشن و تدارک شده از نظم نوین و خاورمیانه جدید و مصالح تشکیل دهنده آن و از شرایط لازم برای دوام و قوام آن تصور روشنی داشته باشند، از ضرورت برپا کردن نظم نوین و در زایمان آن (در انطباق با مستی پیروزی باد غرب بر شرق و بشارت دهنده "پایان تاریخ"، و البته در اصل نیازهای سرمایه جهانی شده در تناسب با منافع تنها ابرقدرت و رهبر جهان سرمایه داری) سخن به میان آوردند. ظاهرا پس از وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر برای نومحافظه کاران حاکم بر آمریکا دیگر خاورمیانه ای که به پرورشگاهی برای تروریسم و ظهور انواع گونه های بنیادگرائی های ضد غربی از نوع ولایت فقیه اش تا طالبان و القاعده و... تبدیل شده بود، دیگر قابل تحمل نبود. گو این که خود از سال ها پیش این مارسمی را در آستین خود و متحدین منطقه ای اشان پرورده بودند، اما انتظار نیش زدن به خود را نداشتند. از این رو برای زایمان نظم و مولود جدید و بسط تمدن نوین سرمایه داری جهان گستر، بکارگیری مستقیم زور و خشونت، به عنوان قابل نظم نوین در دستور کار نومحافظه کاران قرار گرفت. نباید فراموش کرد که برای فریب و رام کردن شهروندان جهان و توجیه افکار عمومی به چنین تجاوز گسترده ای، تهاجم فوق نمی توانست بدون برپا کردن گردوغباری از ادعاهای دروغ و اغواگرانه صورت پذیرد. از این رو در طی یک فرافکنی از نیات واقعی خود و زدن نعل وارونه، علم کردن ادعای وجود سلاح های کشتار جمعی و ضرورت امحاء آنها و ریشه کن کردن تروریسم که اعلام جنگ با آن (یا باما یا علیه ما)، با انزجار برخاسته از زخم ۱۱ سپتامبر تقویت می شد، و البته نیروی محرکه اصلی آن نوع جهان گشائی در اصل از مستی عروج به جایگاه تک ابرقدرتی در پی فروپاشی بلوک شرق و تأمین سلطه بلامنازع در منطقه و هدف گرفتن بقایای "حکومت های شرو نامطلوب" نشأت می گرفت. تهاجم به افغانستان و عراق، البته در کنار دهها تهاجم و تعرض کوچکتر در اقصی نقاط جهان سازمان داده شدند. گرچه بدلیل تبدیل شدن مناطق مورد حمله به باتلاق، پیشروی بسوی اضلاع دیگر محور شرارت نظیر ایران و سوریه متوقف نشد. و اوضاع چنان شد که بیرون کشیدن خود از آن به شعار اوباما تبدیل شد و سبب پیروزی وی بر رقیبش گشت. گوا این که این خروج به نوبه خود با بوجود آوردن خلأ قدرت و عدم شکل گیری ساختارها و نهادهای قوام دهنده یک دولت مستقر و باثبات و لاجرم امکان عروج بنیادگرایان از قبل سستی ساختارهای آن، هم اکنون

ازسوی رقبای اوباما موردحمله قرارگرفته و وی را متهم به خروج زودرس و سراسیمه از صحنه می نمایند. بهمین دلیل معضل میزان و چگونگی مداخله در بحران منطقه اکنون هم چون چالشی تازه و مهم پیشاروی دولت اوباما قرارگرفته است. چالشی دشوار که نه امکان ارسال گسترده نیروهای نظامی و تسلیحاتی چون گذشته بدلیل مخالفت افکارعمومی آمریکا در نگرانی از افتادن به دام باتلاق جنگی تازه و ناخواسته و تأمین هزینه های نجومی آن وجود دارد و نه می توان نسبت به پی آمدهای این خلأ که بطوراجتناب ناپذیر موجب پرشدن آن از سوی کشورهای چون ایران و روسیه و حتی سوریه و... می شود بی تفاوت بود. یافتن راهی که هم مانع فرورفتن در باتلاق نبردهای فرسایشی و درازمدت بشود و هم بتوان با پر کردن این خلأ از طریق آموزش نظامی و ارسال کمک های پرسنلی و تسلیحاتی به منطقه و عراق برای عقب راندن بنیادگرایان مانع پیشروی بنیادگرایان و پرشدن این خلأ توسط کشورهای چون حکومت اسلامی بشود. حضورنظامی محدود ولی فعال، حمایت های اطلاعاتی و لجستیکی، به همراه تحرکات سیاسی نظیرایجاد "دولت وحدت ملی" و ایجادهماهنگی بین سیاست دولت آمریکا و دولت های متحدخود در منطقه نظیرعربستان و ترکیه از جمله اقدامات دولت آمریکا در مواجهه با بحران عراق بوده است، گرچه زمزمه هایی هم برای شرکت در حملات هوایی در صورت لزوم به گوش می رسد که هنوزقطعیت نیافته است. بهرحال در پی تهاجم نظامی آمریکا برای سرنگون کردن صدام و یا درافغانستان برای سرنگون کردن طالبان، عوامل برپادارنده نظم کهن و حکومت های خودکامه و حافظ شکاف های طبقاتی بطوراجتناب ناپذیر سست شدند، بدون آنکه نظم نوین و مستقری بتواند جایگزین آن بشود. نتیجه آن بهم خوردن تعادل های موجود و پیدایش خلأ قدرت و لاجرم بستری برای رشد و نمو نیروهای واپسگرایی شد که در طی سالیان طولانی سرکوب شده بودند و اکنون مجال عرض پیدا کرده بودند. همانگونه که در زمان شاه سرکوب گسترده جنبش های مترقی و پیشرو و آزادیخواه راه را برای گسترش نفوذبلامنازع مذهب هموارمی کرد، سرکوب این نیروها درسوریه و عراق و مصر و سایر نقاط منطقه راه پیشروی نیروهای واپس گرا را هموارترکرده است. وقتی از بازتولیدبنیادگرایی توسط نظام های حاکم سخن به میان می آید، این خدمت مستبدین حاکم و حامیان جهانی اشان یکی از مصادیق بارزآن است.

بهرصورت نتیجه این نوع قابلگی جز گشودن درب جعبه پاندوراس نبود. از آن پس بر وخامت حال خاورمیانه بیمار افزوده شد و سرریزیدن تضادهای انباشته شده با چنان شتاب سرگیجه آوری فوران کردند که تا

همین امروز هم مهندسان نظم نوین و اربابان جهان و منطقه را نیز غافلگیر ساخته و ابتکار عمل را از آنها گرفته است. گویی که این رویدادها و حوادث غافلگیرکننده و واکنش‌های روزمره، بخیه و رفع و رجوع کردن شکاف‌ها هستند که آنها را بدنبال خود روان ساخته اند؛ روزی مبارک یعنی دیکتاتور دست پرورده در مصر سرنگون می‌شود و برای چندصباحی دولت اسلامی از نوع اخوان المسلمین جای آن را می‌گیرد، هنوز سکه اسلام سیاسی از نوع اخوان (و یا مدل اردوغان) ضرب نشده، این الگو هم در زیرپای چکمه پوشان نظامی سرنگون می‌شود. ورق برمی‌گردد و پینوشه مصر با مشت آهنین اش به قدرت می‌رسد. دولت آمریکا در برابر شتاب سرگیجه آور چرخش اوضاع، پس از این پا و آن پا کردن و سیاست هم به نعل و هم به میخ زدن، علیرغم حمایت (و لوظاهری اش) از اخوان حاضر نشد اقدام ارتش مصر را کودتا بنامد و سرانجام در دیدار جان کری با ژنرال السیسی، آشکارا به حمایت از آن پرداخت و با وعده کمک‌های لازم به مصر، عملاً با بازگشت نسخه حکومتی گذشته کنار آمد و مجدداً همان مشی قدیمی مدارا و حمایت از دیکتاتورهای منطقه را در پیش گرفت. هرچه که باشد موقعیت مصر و حمایت از ارتش دست پرورده اش در تأمین استراتژی دولت آمریکا و امنیت منطقه ای، بیش از آن اهمیت دارد که با جدی گرفتن لفاظی‌هایی چون حقوق بشر و دموکراسی و کناره‌گیری ارتش از سیاست و ... آن را دچار اختلال کرد. در سوریه که زمانی همه محاسبات براساس واژگونی سریع اسد رقم خورده بود و حتی شمارش معکوس حمله به آن پس از بکارگرفته شدن سلاح شیمیائی شروع شده بود، در آخرین لحظه ورق برگشت و اوضاع بسودتقویت موقعیت دیکتاتور سوریه (با نقش آفرینی ایران و حزب البه و روسیه و در ادامه آن پنجرشیدن ماشین حمله در ایستگاه انگلیس و البته ناکامی دولت‌های غربی و متحدین منطقه ای اش در سازمان دهی اپوزیسیون نیرومند و مطلوب طبع خود) چرخید. معلوم شد که کمک‌های مالی و تسلیحاتی و ... آمریکا و متحدانش و از جمله ترکیه بیشتر به جیب بنیادگرایان و القاعده و داعش سرازیر شده و موجب تشدید منازعات درونی صفوف اپوزیسیون هم شده است. با این همه، اخیراً در پی تحولات تازه در عراق بار دیگر دولت آمریکا برآن شد که با افزودن کیفی دامنه کمک‌های خود، هم مالی و هم تسلیحاتی، به ارتش آزاد سوریه، برامکان مداخله خود در بحران این منطقه بیافزاید و برای این منظور، دو وظیفه مقابله با اسد و داعش را بطور همزمان در برابر آنها قرارداد.

شتاب حوادث و اتخاذ سیاست‌های ناسخ و منسوخ در مقابل آنها چنان است که موجب فاصله و حتی گاهی دوگانگی بین آمریکا و متحدانش از

جمله با عربستان پیرامون سیاست آمریکا نسبت به تحولات عراق و یا برخی همسوئی ها و همکاری های محتمل با ایران پیرامون بحران عراق شده است. مثلا در حالی که دولت آمریکا برای مقابله با پیشروی داعش در عراق تشکیل جبهه ای از شیعه ها و سنی ها و کردهای عراق را در دستور قرار می دهد، و خواهان یک دولت ائتلافی یا دولت حدت ملی بین شیعه ها و سنی ها و کردها می گردد، سفر جان کری به عربستان برای برطرف کردن نارضایتی عربستان و همراه کردن آن با این سیاست، در دستور کار دیپلماسی آمریکا قرار می گیرد. نباید فراموش کنیم که پیشروی داعش (و مدعی خلافت اسلامی) به سمت مرزهای عراق و سوریه و اردن و عربستان در خاک عراق و اشغال گذرگاه های مرزی آن و همسایه شدن داعش با عربستان، این نگرانی را که مبادا چاقودسته خودش را هم ببرد، مطرح ساخته است. حتی سبب پذیری پادشاهی اردن متحد دیرین آمریکا در منطقه (که حتی اسرائیل آمادگی خود را برای کمک همه جانبه به آن اعلام داشته است) بیشتر است و برخی گام بعدی پیشروی داعش را اردن می دانند که اکنون گذرهای آن بدست داعش افتاده است. و همه این ها درحالی است که حمایت های مالی و تسلیحاتی گسترده و پنهانی به داعش و سایر بنیادگرایان از سوی عربستان و امارات، و دامن زدن به شکاف های مذهبی و قومی در عراق بر کمر کسی پوشیده است. حتی کمک های ترکیه به این نوع جریان ها و عدم موضع گیری صریح اش علیه داعش اکنون به یکی از انتقادهای افکار عمومی به اردوغان رقبای سیاسی اش تبدیل شده است. بهرحال این نوع دوکانگی ها و شکاف ها بین آمریکا با متحدین منطقه ای اش نشان می دهد که هژمونی و اتوریته بلارقیب دولت آمریکا بر قلمرو حساسی چون خاورمیانه تاچه انداز دچار بحران شده است. این هم روشن است که پیشروی های برق آسا و غافلگیرکننده داعش بدون وجود عقبه ای از حامیان ثروتمند، البته بر بستر نارضایتی گسترده برآمده از یکه تازی ها و تبعیض ها، توسط باند نوری مالکی و حامیانش و از جمله مراجع مذهبی (و شکاف بوجود آمده بین سنی ها و شیعیان، کردها و حاکمیت و نیز منازعات درونی گسترده در بین باندهای حاکم و منسوب به شیعیان)، و نیز خلأ قدرتی که پس از حمله و خروج نیروهای آمریکائی بوجود آمد، قابل تصور نیست. عوامل اساسی ذکر شده در بالا در کنار عواملی چون گسترش شدید دامنه عملیات تروریستی با روزی صدها کشته و زخمی و احساس عمیق عدم امنیت در میان شهروندان، عدم تحمل و سرنگونی حتی اشکال ولرم تر اسلام سیاسی از نوع اخوان، و پیشروی اسد در سوریه که موجب تمرکز بیشتر بر عراق با استفاده از خلاء موجود در آنجا، از عوامل دخیل در پیشروی داعش است. دشمنی هیستریک این جریان علیه باصطلاح نوع شیعی از اسلام سیاسی و علیه

شیعیان، صرفنظر از بسترتاریخی منازعات فرقه ای این شاخه های اصلی در اسلام، ریشه در رقابت و جنگ قدرت سال های اخیر دارد. چنانکه درجنگ سوریه آنها در برابرهم قرارداشته اند. در عراق نیزبا تسلط شیعیان بر دولت مرکزی و تحت فشارقرارگرفتن جوامع سنی مذهب و بعثی ها و حمایت حکومت اسلامی از حکومت مرکزی نیزضدیت هیستریک آنها با شیعیان را تشدید کرده است. در نتیجه چنین وضعیتی شاهدرفتارخشونت آمیز با شیعیان ازسوی این جریان هستیم که محصول جنگ های مستقیم و غیرمستقیم فی مابین در سالهای اخیراست. البته تقلیل این منازعات به جنگ شیعه و سنی و تلقی مذهبی داشتن از ماهیت منازعات منطقه نادرست و نوعی فراافکنی از علت ها و عوامل اصلی است. همانطورکه اشاره شد ریشه های بحران در استبداد اعم از مذهبی و غیرمذهبی ، فقر و شکاف های طبقاتی، رقابت قدرت های منطقه ای برای کسب و تثبیت فرادستی درمنطقه و در اصل تثبیت موقعیت خود و فرار از بحران موجودیت و مشروعیتی که دست بگیربیانش هستند و بالاخره افزایش توان چانه زنی با قدرت های بزرگ برای کسب حمایت و امتیازهای بیشتراست. از این رو زدن برچسب اسلامی و شرعی برروی این ستیزها برای پوشاندن ماهیت اصلی منازعات، هدفی جزغبارآلودکردن فضا و آشفتن صفوف کارگران و زحمتکشان و همه مدافعان آزادی و برابری حول مطالبات راستین خود ندارد.

پایان بخش اول

۱۴-۹۳-۰۴ ۲۰۱۴-۰۷-۰۵

taghi-roozbeh.blogspot.com